

تشبیه و تنزیه حق تعالی در عاشقانه‌های مولوی

حسین حیدری

دانشکده علوم انسانی، دانشگاه کاشان

چکیده

- ۱- برخی از آیات قرآن کریم به دوستی (محبت) خداوند به آدمیان و دوستی آدمیان نسبت به خداوند اشاره کرده است.
- ۲- گروهی از مفسران و متکلمان مسلمان، خداوند را بزرگتر از آن می‌دانستند که با یکی از مخلوقاتش «دوست» شود و اساساً دوستی نسبت به خدا و دوستی خدا نسبت به انسان را دون ادب شرعی و شأن حق تعالی می‌شمردند و معتقد بودند که این باور به نوعی به تشبیه و انسان‌پنداری خداوند منتهی می‌شود.
- ۳- برخلاف غالب متکلمان، عارفان گامی فراتر نهاده، از عشق حق به بندگان و عشق‌ورزی بندگان نسبت به او دم زده‌اند، در صورتی که در قرآن از «عشق» خداوند سخن نرفته است و عشق افراط در محبت است. این باور عارفانه همواره مورد چون و چراها و مخالفتها قرار گرفته است.
- ۴- حجم عظیمی از سخنان منظوم و منثور مولانا جلال‌الدین، عاشقانه‌های اوست.
- ۵- این مقاله با نگاهی کلی و اجمالی به آثار مولوی، به این نتیجه می‌رسد که او در عین سخن گفتن از عاشقی و معشوقی خداوند، توجه کامل دارد که به ورطه تشبیه درنیفتد و در مواردی نیز با صراحت درصدد استدراک و تعیین حد و مرزهای خالق و مخلوق برآمده است.

کلید واژه‌ها

تشبیه، تنزیه، عشق، کنز مخفی، ادب مقام الهی، محبت

الف) عاشقی و معشوقی خداوند در قرآن و ملاحظات متکلمین

قرآن کریم به غیر از توصیف خداوند به رحمت و مغفرت که وصف اصلی اوست، در چند آیه از «دوست داشتن» (محبّت) یا «دوست نداشتن» خداوند نسبت به پاره‌ای از اعمال و یا گروهی از انسانها و یا فرد خاصی سخن می‌گوید. همچنین در مورد خداوند وصف ودود^۱ (دوستدار) هم به کار رفته است. تعبیرات زیر نمونه‌هایی از آنهاست:

- * وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ^۲: و خداوند شکیبایان را دوست دارد.
- * فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ^۳: خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد.
- * إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ^۴: خداوند دادگران را دوست دارد.
- * وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ^۵: و خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد.
- * وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ^۶: همانا خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد.
- * إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ^۷: همانا خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد.
- * وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا^۸: و خداوند ابراهیم را دوست خود برگرفت.
- * وَالْقَسِيْتُ عَلَيْكَ مُحِبَّةٌ وَ لِيُتَّصِنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي...^۹: و در حقّت محبت کردم تا زیر نظر من بار آیی.

* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا^{۱۰}: کسانی که

۱- ودود: از اسماء حسناى الهی، از ریشه وُدّ (محبت کردن و دوست داشتن) به معنای دوستدار است. گرچه صیغه مفعول در زبان عربی هم به معنای فاعل و هم به معنای مفعول آمده است ولی غالب مترجمان و مفسران، ودود را به معنای فاعلی ترجمه و تفسیر کرده‌اند. مشتقات وُدّ از جمله در این آیات آمده است: مریم / ۹۶ - مجادله / ۲۲ - هود / ۹۰ - بروج / ۱۴ (رک: قاموس قرآن قرشی، مفردات راغب، النهایه ابن اثیر).

۲- آل عمران / ۱۴۶.

۳- آل عمران / ۷۶.

۴- ممتحنه / ۸.

۵- توبه / ۱۰۸.

۶- مائده / ۶۴.

۷- شوری / ۴۰.

۸- نساء / ۱۲۵.

۹- طه / ۳۹.

۱۰- مریم / ۹۶.

ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، زودا که خداوند رحمان در حق آنان مودت کند.

﴿... إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾: همانا پروردگار من مهربان و دوستدار است.

﴿هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ﴾: او آمرزگار و دوستدار است.

همچنین محبت (دوست داشتن) بندگان نسبت به خداوند نیز در برخی

آیات مجاز دانسته شده است و نیز قرآن کریم محبت متقابل خداوند را پس از

عبادت و محبت بندگان به او به رسمیت می‌شناسد:

﴿... وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا

أَشَدُّ حُبّاً لِلَّهِ...﴾: کسانی از مردم هستند که همتیانی برای خداوند قائل می‌شوند و

آنها را همچون خدا دوست می‌دارند، حال آن‌که مؤمنان خداوند را دوست‌تر

دارند.^۴

﴿... وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ

بِذُنُوبِكُمْ...﴾: «... و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستیم.

بگو پس چرا شما را به خاطر گناهانتان عذاب می‌کند».

عموم مسلمین مضامین آیات فوق را بدون بحث در آنها پذیرفته‌اند ولی

گروهی از متکلمان معتزلی یا جهمی، خداوند را بزرگتر از آن می‌دانستند که با هر یک

از مخلوقاتش «دوست» شود و اساساً محبت (دوست داشتن) را در حق خداوند

وصفی تشبیهی و انسان‌پندارانه دانسته‌اند.

ابوسعید دارمی (ف ۲۸۲) و ابوبکر خلیل (ف ۳۱۱)، سخنانی را با ذکر

اسناد کامل آنها در باره «افکار بدعت‌آمیز» جهد بن درهم نقل می‌کنند و می‌گویند که

خالد قصری والی عراق او را در روز عید قربان در ملأ عام به قتل رساند، به اتهام

این‌که ادعا کرد: «خداوند حضرت ابراهیم را خلیل‌الله نخوانده و یا با حضرت

۱- هود / ۹۰.

۲- بروج / ۱۴.

۳- بقره / ۱۶۵.

۴- میدی می‌نویسد: «اگر مؤمنان و دوستان خدای را در همه قرآن همین آیت بودی، ایشان را

شرف و کرامت تمام بودی، که رب‌العالمین ظاهراً: می‌گوید ایشان مرا سخت دوستدارند، تماماً از آن‌که

کافران معبود خود را دوست دارند...».

۵- مائده / ۱۸.

موسی «سخن نگفته» است.^۱

همچنین از قدما، ابن قتیبه آورده است که جهمیه مدعی بودند: «خداوند بزرگتر از آن است که با یکی از مخلوقات خود، دوستی بورزد و از این رو واژه خلیل را در آیه «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»^۲ از خَلَّه (نیاز داشتن)، به معنای نیارند می دانستند در صورتی که دیگران، آن را از خُلَّ (دوستی) مشتق می دانند».^۳

احمد بن تیمیه (ف ۷۲۸ هـ. ق) می گوید: کثیری از اهل کلام و رأی، محبت خداوند را منکرند و همچنین شایسته نمی دانند که او محبوب واقع شود و یا آنکه محبت خدا را با مشیت اراده و رضای حق تعالی یکی می دانند.^۴

در مقابل دیدگاه متکلمان یاد شده، یکی از ارکان اعتقادی و ویژگیهای

۱- دارمی، الرد علی الجهمیه، تصحیح G. Vitestam، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ و نیز در المستند من مسائل عبدالله حمد بن حنبل، از ابوبکر خلیل، نسخه خطی درموزه بریتانیا، بخش شرق شناسی، ش ۲۶۷۵، ص ۱۴۷۷ (نقل از مادلونک، مکتبها و فرقه های اسلامی در سده های میانه، صص ۹۹-۱۰۰).
۲- نساء / ۱۲۵.

۳- ابن قتیبه، تأویل مختلف الحديث، ص ۸۳؛ نیز: ابن قتیبه، الاختلاف فی اللفظ و الرفع علی الجهمیه و المشبهه، به کوشش زاهد کوثری، ص ۲۰ (نقل از مادلونگ، همان، ص ۱۰۱).
۴- «وصار کثیر من اهل الکلام و الرأی ینکرون جنس محبة الله و ارادته کما صار کثیر من اهل الزهد و التصوف ینکر جنس العلم و الکلام و النظر. و اولئک الذین انکروا محبة الله و ارادته بنوا ذالک علی اصل لهم للقدرة المجبرة و النافية و هو ان المحبة و الارادة و الرضا و المشیئة شیء واحد...» (احمد بن تیمیه، کتاب النبوات، دمشق، ۱۳۴۶، ص ۶۶).

... و قد انکر جمهور اولئک المتکلمین ان ینکرون الله محبواً او انه یحب شیئاً او یحبه احد و هذا فی الحقیقة انکار لکونه الها معبوداً فان الاله هو المألوه الذی ینسحق ان یؤله و یعبد و التألّه و التعبد ینتضمن غاية الحب بغایة الذلّ و لکن غلط کثیر من اولئک فظنوا ان الالهیه هی القدرة علی الخلق و ان الاله بمعنی الاله (ای اسم الفاعل من فعل اله کنصر) و ان العباد یا لهم الله لا انهم هم یألّهون الله کما ذکر طائفه منهم الأشعری و غیره و طائفه ثالثه لما رأته ما دل علی ان الله یحب ان ینکرون محبواً من أدله الکتاب و السنه و کلام السلف و شیوخ اله المعرفه صاروا یقرون بانه محبوب لکنه هو نفسه لا یحب شیئاً الا بعنی المشیئه و جمیع الاشیاء مراده له فهی محبوبة له و هذه طریقه کثیر من اهل النظر و العباده و الحدیث کابی اسماعی الانصاری و أبی حامد الغزالی و ابی بکر بن العربی و حقیقه هذا القول ان الله یحب الکفر و الفسوق و العصیان و یرضاه و هذا هو المشهور من قول الأشعری و اصحابه و قد ذکر ابوالمعالی انه اول من قال ذالک و کذا لکن ذکر ابن عقیل ان اول من قال ان الله یحب الکفر و الفسوق و العصیان هو الأشعری و اصحابه و هم یقولون لا یحبه دیناً و لا یرضاه دیناً کما یقولون لا یریده دیناً ای لا یرید ان ینکرون فاعله مأجوراً و اما هو نفسه فهو محبوب له کسائر المخلوقات فانها عندهم محبوبة له اذ کان لیس عندهم الا اراده واحد شامله لكل مخلوق فکل مخلوق فهو عندهم محبوب مرضی. (احمد بن تیمیه، کتاب النبوات، چاپ دمشق، ۱۳۴۶، صص ۴۵-۴۶).

اندیشه عارفان مسلمان، به ویژه پس از رابعه عدویه، این بوده که اساساً رابطه مبتنی بر دوستی متقابل خدا و بنده را جایگزین رابطه بین ربّ عبد (بنده)، قرار داده‌اند و محبت خدا و انسان را که به قرآن مستند است به «عشق» خدا به انسان و «عشق» انسان به خداوند کشانده‌اند. بدیهی است که رابطه ارباب با بنده، مقامی و ادبی خاص دارد و رابطه دوست با دوست و عاشق با معشوق، ادب و مقامی دیگر و این تحوّل، با توجه به پیامدهایی که داشت، تحوّل شگرف و بنیادین بود^۱ از این رو به ویژه از دید فقیهان، محدّثان و متکلمان مسلمان، عشق ورزی خدا و انسان قولی غیر مطابق با ظواهر غالب آیات قرآن^۲ و احادیث، و عقیده‌ای مشبّه‌ای و کفرآمیز و دون شأن حضرت حق تلقی می‌گردد.

ب) عشق و تشبیه و تنزیه در سخنان مولوی

بخش معظمی از آثار عارف نامی، جلال‌الدین مولوی، آثار عاشقانه عرفانی است. این مقال به پاسخ این پرسش می‌پردازد که آیا سخنان عاشقانه مولانا نیز، مستلزم تشبیه حق تعالی است یا خیر؟

۱- مولانا در دفتر ششم مثنوی، جمال و عشق ورزی را از اوصاف خدای

بی‌نیاز می‌داند:

عشق ز اوصاف خدای بی‌نیاز عاشقی بر غیر او باشد مجاز^۳

مصراع دوم بیت مذکور را به دو وجه می‌توان تفسیر کرد: یکی آن‌که بگوییم

از نظر مولوی عاشقی برای غیر خداوند مجازی است و یا آن‌که عشق ورزیدن

۱- برای مثال انسانها در رابطه ربّ و عبد، عموماً به دلیل خوف از نار و طمع به جنّت، کمتر گناه می‌کنند، ولی در رابطه محبّ و محبوب (دوست و دوست)، امکان تجرّی به گناه بیشتر است و مانع اصلی عدم گناه دوست در حق دوست، شرمگینی است و نه خوف و یا طمع. ضمن آن‌که «دوست شدن»، امری اختیاری نیست، ولی اطاعت معبودانه‌ای اختیاری است و ...

۲- از نظر عموم مسلمین، اسماء الله توقیفی است به این معنی که: ما خداوند را فقط می‌توانیم به نامهایی بخوانیم که در قرآن مذکور است و نامیدن خدا حتی به اوصافی که مترادف آنها در قرآن آمده و یا فعل آن به خداوند منسوب شده جایز نیست. مثلاً می‌توانیم خدا را عالم بخوانیم ولی جایز نیست بگوییم او عارف است و یا مکار است. هر چند که خدا در قرآن، عالم نامیده شده و عبارت «مکرالله» نیز ذکر گردیده است.

نسبت به غیر خدا، عشقی مجازی می‌باشد.^۱

مولانا در ابیات زیر، جمال موجودات عالم را فقط پرتوی از جمال خداوند می‌داند و در مقام مقایسه می‌گوید که غیر حق، همچون فلزی است که روکش طلا داشته باشد درحالی‌که این روکش زیبای طلا، ذاتی او نیست. از این رو اگر نور جمال الهی از مخلوق گرفته شود، زشتی آن نمایان می‌گردد:

ز آن‌که آن، حسنِ زراندود آمده است	ظاهرش نور، اندرون دود آمده‌ست
چون رود نور و شود پیدا دخان	بِفسرد عشقِ مجازی آن زمان
و ارود آن حسن، سوی اصلِ خود	جسم مانند گنده و رسوا و بد
نور مه راجع شود هم سوی ماه	وارود عکسش ز دیسوار سیاه
پس بماند آب و گل بی آن نگار	گردد آن دیوارِ بی‌مه، دیسوار
قلب را که زر ز روی او بجست	بازگشت آن زر، به کان خود نشست
پس مس رسوا بماند دود و ش	زو سیه روتر، بماند عاشقش ^۲

۲- مولوی و دیگر عارفان، آیه ۳۱ سوره آل عمران را مبنای نقلی مدعای

خود (رابطه متقابل محبانه خداوند و انسان) قرار می‌دهند:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: «بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد و گناهانتان را ببامرزد و خداوند آمرزگار مهربان است.»

مولانا در دفتر سوم مثنوی می‌گوید: ظاهراً عاشق حق تعالی ادب رابطه با خداوند را رعایت نکرده است چون خود را در شأن و مقام، همسان و هم‌سطح خداوند، در رابطه دوستانه قرار داده است ولی در باطن چنین نیست، زیرا او اساساً برای خود هستی و اراده‌ای در برابر معشوق قائل نیست.

مولوی در مثالی در این خصوص می‌گوید: در جمله «مات زید» (زید مُرد)،

۱- عشق چون وصف الهی است، قدیم و ازلی است، اما چون صفت عشق در مخلوق حادث است، جنبه مجازی دارد. اکبرآبادی در این باره سخنی دارد که مضمون آن این است: عشق از جمله صفات الهی است و حُسن هم از اوصاف اوست. در حقیقت او بر خود عاشق شده است (رک. شرح مثنوی، ولی محمد اکبرآبادی، دفتر ششم، ص ۴۷، نقل از شرح جامع، ج ۶، صص ۲۹۴-۲۹۵).

۲- مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد الین نیکلسون، دفتر ششم، ابیات ۹۷۲-۹۷۸ در ضمن همهٔ ارجاعها با علامت اختصاری «ن» به همین چاپ است.

اگر چه زید از نظر نحوی فاعل جمله است، ولی برحسب واقع، زید فاعل نیست زیرا مرگ بر او غلبه کرده است و عکس آن صادق نیست:

این قیاس ناقصان بر کار ربّ جوشش عشق ست، نه ترک ادب نبض عاشق، بی ادب برمی جهد خویش را در کفّه شه می نهد بی ادب تر نیست کس زو در جهان با ادب تر نیست کس زو در نهان هم به نسبت دان و فاق، ای منتجب این دو ضد با ادب یا بی ادب بی ادب باشد، چو ظاهر بنگری که بود دعوی عشقش همسری چون به باطن بنگری، دعوی کجاست؟ او و دعوی، پیش آن سلطان، فناست مات زید، زید اگر فاعل بود لیک فاعل نیست، کو عاطل بود او ز روی لفظ نحوی فاعل ست ورنه او مفعول و، موتش قاتل است فاعل چه؟ کو چنان مقهور شد فاعلی ها جمله از وی دور شد^۱

۳- مولانا نیز چون دیگر صوفیان، براساس حدیث قدسی: «كُنْتُ كَنْزًا

مَخْفِيًّا...»^۲ هستی را طفیل عشق دانسته است و کل عالم را محصول و نتیجه محبت خداوند به خود (احیبتُ اُن اعرف) می شناسد. از نظر او عشق، هم علت محدثه عالم است و هم علت مبقیه آن:

گر نبود عشق، هستی کی بُدی؟ کی زدی نان بر تو و کی تو شدی؟
نان تو شد از چه؟ ز عشق و اشتها ورنه نان را کی بدی تا جان رهی
عشق، نانِ مرده را می جان کند جان که فانی بود، جاویدان کند^۳

۴- در حدیث قدسی آمده است که خداوند در خطاب به پیامبر می گوید:
اگر به خاطر تو نمی بود، عالم را نمی آفریدم: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»، مولانا نیز با اشاره به این حدیث، به بیان عشق خداوند به محمد (ص) و عشق منحصر به فرد و کامل محمد (ص) به او می پردازد:

۱- ن / ۳ / ۳۶۷۷-۳۶۸۵.

۲- قال داوود: يَا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ

لِئَلِّي أَعْرِفَ (حدیث منثوی، ص ۲۹).

۳- حاصل بیت: «اگر عشق نبود هستی به وجود نمی آمد و نان، به وجود تو تبدیل نمی گشت. اگر عشق و اشتهایی در نان به وجود تو نبود، راهی به جان تو نداشت. عشق است که نان جامد را به جان مبدل می کند و جان را که رو به فنا می رود، به ابدیت می پیوندد» (جعفری، تفسیر منثوی، ج ۱۱، ص ۶۰۰).

عشق بشکافد فلک را صد شکاف
عشق لرزاند زمین را از گزاف
با محمّد بود عشق پاک جفت
بهر عشق، او را خدا لولاک گفت
منتهی بد عشق، چون او بود فرد
پس مر او را ز انبیا تخصیص کرد
گر نبودى بهر عشق پاک را
کى وجودى دادمى افلاک را؟
من بدان افراشتم چرخ سنى
منفعتهای دگر آید ز چرخ
مولانا در موارد دیگر نیز به کرات فقط خداوند را شایسته معشوق بودن می داند،
زیرا او تنها معشوقی است که زنده است و همیشه با طراوت خواهد ماند،
در حالی که معشوقان زمینی در معرض بیماری و مرگ هستند و دل بستن به آنان،
دل بستگی به اشیاء معدوم بالذات است: **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ:**
عشق آن زنده گزین کوی باقی است و از شراب جان فزایت ساقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیا یافتند از عشق او، کار و کیا...^۲
عشقهایی کز پی رنگی بود عشق نبود، عاقبت ننگی بود
کاش کان هم ننگ بودی یکسری تا نرفتی بروی آن بد داوری^۳
صورت ظاهر فنا گردد بدان عالم معنی بماند جاودان
چند بازی عشق با نقش سیو؟ بگذر از نقش سیو، رو آب جو^۴
هر چه جز عشق خدای احسن است گر شکر خواری است، آن جان کندن است
چیست جان کندن؟ سوی مرگ آمدن دست در آب حیاتی نازدن^۵
۵- به رغم توصیه های یاد شده، جلال الدین به صراحت بیان می کند که
عاشقان حق، عاشقان ذات او نیستند، بلکه فقط عاشق توهماتى از اسماء و صفات
خداوند می باشند و این توهمات هم هیچ بهره ای از ذات خدا ندارد، زیرا که وهم
آدمی مخلوق و تابع محدودیت های زمانی و مکانی و غیره است، در صورتی که به

۱- ن/۵/ ۲۷۳۶-۲۷۴۱.

۲- ن/۱/ ۲۱۹-۲۲۰.

۳- ن/۱/ ۲۰۳-۲۰۶.

۴- ن/۲/ ۱۰۲۰-۱۰۲۱.

۵- ن/۱/ ۳۶۸۶-۳۶۸۷.

هیچ روی نمی‌توان برای خداوند حدّی را فرض کرد.

البته مولوی بنابر اصل «الْمَجَازُ قُنْطَرَةٌ الْحَقِيقَةُ» معتقد است که خداوند از روی کرم خود، کسانی را که عاشق پندارهای محدود انسانی از حضرت حق هستند نیز به کوی حقیقت رهنمون می‌کند:

ذات نبود، وهم اسماء و صفات	گر توهم می‌کند او عشق ذات
حق، نزاییده‌ست، او لَمْ یُوکِّدْست ^۱	و هم زاییده ز اوصاف و حَدْست
کی بود از عاشقان ذوالمِین؟	عاشق تصویر و وهم خویشتن
آن مجازش تا حقیقت می‌کشد	عاشق آن وهم اگر صادق بود
لیک می‌ترسم ز افهام گُهن	شرح می‌خواهد بیان این سخن
صدخیال بد درآرد در فِکْر ^۲	فهمهای کهنه کُوته نظر

۶- مولوی در غزلی زیبا و پرمعنی که به توصیف آن معشوق لامکانی می‌پردازد، حتی نام آن معشوق ازلی را نیز از تیررس گفتن و نوشتن خارج می‌داند:

ولی مکش تو، چو تیرش که از کمان بگریزد	بگیر دامن لطفش که ناگهان بگریزد
به نقش حاضر باشد ز راه جان بگریزد	چه نقشها که بیازد، چه حيله‌ها که بسازد
در آب چون که درآیی، بر آسمان بگریزد	بر آسمانش بجویی، چومه ز آب بتابد
جو در مکانش بجویی، به لامکان بگریزد	ز لامکانش بخوانی، نشان دهد به مکان
یقین بدان که یقین وار، از گمان بگریزد	نه پیک تیزروان در وجود مرع گمان است
که آن نگار لطیفم از این و آن بگریزد	از این و آن بگریزم، ز ترس نی، ز ملولی
ز بیم باد خزانگی ز بوستان بگریزد	گریز پای چوبادم، ز عشق گل، نه گلی که
که گفت نیز نتانی، که آن فلان بگریزد	چنان گریزد نامش چو قصد گفتن بیند
ز لوح نقش بپرد ز دل نشان بگریزد ^۳	چنان گریزد از تو که گر نویسی نقشش

۱- اکبرآبادی از شارحان مشهور مثنوی در تفسیر این بیت می‌نویسد: یعنی صورت وهمی که وهم، ادراک آن نماید و آن را ذات حق خیال کند، ناشی از اوصاف و حدود است و معین و محدود بود؛ وهم، جز ادراک معانی جزئی نمی‌تواند کرد و مدرک عقل، اگرچه کلی است، لکن به نسبت مطلق هم متعین است، چه کلیت نیز تعین است مثل جزئیت. پس حق که هستی مطلق است از هیچ چیز ناشی و پیدا نیست (شرح مثنوی ولی محمد اکبرآبادی، دفتر اول، ص ۲۰۱، نقل از شرح جامع، ج ۱، ص ۷۱۷).

۲- ن / ۱ / ۲۷۵۷-۲۷۶۲.

۳- غزلیات شمس، تهران، امیرکبیر، غزل شماره ۹۰۰.

در غزلی دیگر نیز همین مضمون را باز نموده است:

عاشقان پیدا و دلبر ناپدید	در همه عالم چنین عشقی که دید؟
نارسیده یک لبی بر نقش جان	صد هزاران جانها تالاب رسید
قالب قوسین از علی تیری فکند	تا سپرهای فلکها را درید
ناکشیده دامن معشوق غیب	دل هزاران محنت و ضحیت کشید
ناگزیده اولب شیرین لبی	چند پشت دست در هجران گزید
ناچریده از لبش شاخ شکر	دل هزاران عشوه او را چرید
ناشکفته از گلستانش گلی	صد هزاران خار در سینه خلید ^۱

مولانا در قصه عشق صوفی و دست افشانی او یادیدن سفره خالی از نان، عاشقان را

مقیم خیمه عدم می داند:

عشق نان بینان غذای عاشقان است	بند هستی نیست هرکو صادق است
عاشقان را کار نبود با وجود	عاشقان را هست بی سرمایه سود ...
عاشقان اندر عدم خیمه زدند	چون عدم، یک رنگ و نفس واحدند
شیرخواره کی شناسد ذوق لوت؟	مر پری را بوی باشد لوت و پوت ^۲

۶- جلال الدین در عالم با خودی و بر مبنای حکم عقل و نقل، تشبیه خداوند به کاینات را صریحاً رد می کند و حتی اقوال منزهان را نیز نوعی درافتادن در تشبیه ولی در سطحی بالنسبه بالاتر می داند و از این رو، به نفی تشبیه و تنزیه هر دو، عقلاً اعتقاد دارد و مع الوصف در عالم بی خودی و احوال عاشقانه و عارفانه معتقد است که خداوند، خودگاه تجلی مشبّهانه بر دل سالک دارد و گاه تجلی منزهانه (موحّدانه)، و در این عالم، تجلی مشبّهانه و منزهانه خداوند، هر دو مقبول است.

مولانا در دفتر دوم مثنوی، در خطاب به خداوند می گوید:

خدایا در عین آن که صورتی نداری با وجود این، در عالم شهود و سرمستی، صور مختلف خود را نشان می دهی و هم مشبّهان و هم موحدان را، حیران می کنی. گاه عارف سرمست از جمال و در خلصه و بی خودی به تو خطاب می کند: «ای

محبوب خردسال من، ای کسی که پیکری تر و تازه داری» و گاه، همان عارف در لیل تجلی خاص تو، برای آنکه تو را تنزیه کند، نقشی را که از وجود تو در ذهن خویش آفریده است ویران می‌سازد:

از تو ای بی‌نقش با چندین صُور هم مشبّه، هم موخّد، خیره‌سر
 گه مشبّه را موخّد می‌کند گه موخّد را صور ره می‌زند
 گه تو را گوید زمستی بوالحسن یا صغیرالسن یا رطب‌البدن
 گاه نقش خویش ویران می‌کند از پی تنزیه جانان می‌کند^۱

ظاهراً گزارش شهود عارف مست، گزارشی از احوال حلاج و خود مولوی نیز بوده؛ زیرا خداوند هم جلوهٔ مشبّهانه و هم موخّدانه برای آن دو و امثال آنان داشته است و مصراع «یا صغیرالسن یا رطب‌البدن...».

مصراع‌ی است که به حلاج نسبت می‌دهد:

بهر تو گو گفته است منصور حلاج یا صغیرالسن یا رطب‌البدن^۲
 شیر مستِ شهد تو گشت و بگفت یا قریب‌العهد فی شرب‌اللبن^۳
 همچنین در دیوان شمس^۴ مشابه این ابیات گزارش‌گر تجربهٔ روحی خود

مولانا است:

یا صغیر السنُّ یا رطبَ البدن یا قریبَ العهدِ مِن شربِ اللبنِ
 هاشمی‌الوجه، تُرکئی‌القفا ذبلمی‌الشعر، رومی‌الدقن
 روحهٔ روحی و روحی روحهٔ من رأی روحین عاشا فی بدن
 صحَّ عند الناس أنى عاشیق غیر آن لم یعرفوا عشقی بمن

ترجمهٔ ابیات

- «ای دلبر خردسالم، که پیکری تر و تازه داری؛ ای دلبری که به دوران

۱- ن / ۲ / ۵۷-۶۰.

۲- صغیرالسن به معنای خردسال و نوری است (شهیدی، شرح مثنوی، جزو اول از دفتر دوم،

ص ۲۰).

۳- دیوان کبیر، ب ۲۱۲۵۷-۲۱۲۵۸.

۴- دیوان کبیر، ج ۵، غزل س ۲۱۲۷ (ابیات غزل و ترجمهٔ آنها به نقل از شرح جامع،

صص ۴۰-۴۱).

شیرخوارگی نزدیکی.

- رخساره‌ات در زیبایی، همچون رخساره هاشمیان است و پُشتت، همانند پُشت ترکان و موهایت، به مانند موی دیلمیان و چانه‌ات، مانند چانه رومیان.
- روح آن دلبر جانان، روح من است؛ و روح من، روح او؛ کدامین کس دیده است که دور روح در یک کالبد زید؟
- افسانه عشق من در میان مردم، شهرت یافته ولی آنان نمی دانند که معشوقم کیست».

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن تیمیه، تقی الدین ابی العباس احمد بن تیمیه، کتاب النبوات، دمشق، ادارة الطباعة المنيرية، ۱۳۴۶ هـ. ق.
- ۳- جعفری، محمد تقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶.
- ۴- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، (۶ جلد)، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۵- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۰.
- ۶- قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۱.
- ۷- مادلونگ، مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۸- مولوی، جلال‌الدین محمد، کلیات شمس یا دیوان کبیر، (۱ مجلد) با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، ج ۳، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۹- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، (۳ جلد)، به تصحیح رینولد. الین نیکلسون، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۰.
- ۱۰- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، تفسیر کشف الاسرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش.